

یادداشت

نمایش «و فراندم» و حق حاکمیت اوکراین



یوسف مولایی

● به‌دنبال تعیین تاریخ برگزاری رفراندم جدایی کریمه از اوکراین و الحاق آن به فدراسیون روسیه، اظهارنظرات سیاسی مختلف و متعارضی از جانب کشورها صورت گرفت که عمدتا معطوف به محکومیت برگزاری رفراندم بود. در مقابل، فدراسیون روسیه از این اقدام حمایت کرده و اکثریت روس تبار ساکن کریمه را دارای حق تعیین سرنوشت معرفی کرد.
ارایه تفسیرهای متفاوت و متضاد از اسناد و حقوق بین‌المللی امر تازه‌ای نیست. از آنجا که قواعد حقوق بین‌الملل تحت‌تاثیر توازن قوا در یک روند تاریخی شکل گرفته و ضمانت اجرای موثر آن نیز در اکثر موارد به حمایت و اراده قدرت‌های بزرگ بستگی کامل دارد. از این‌رو در هر مناقشه‌ای که قدرت‌های بزرگ در مقابل هم صفا آرای می‌کنند، آشفتنگی و سردرگمی حقوق بین‌الملل بیشتر آشکار می‌شود. از یک‌سو حقوق بین‌الملل دارای اصول و قواعدی است که از تمامیت ارضی، حاکمیت و استقلال و عدم مداخله در امور داخلی دیگر دفاع می‌کنند. از سوی دیگر رویه‌هایی در حقوق بین‌الملل شکل گرفته است که از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها تا انفصال و جدایی کامل دفاع می‌کند به‌خصوص نسل سوم حق تعیین سرنوشت ملت‌ها که در قضاییایی همچون کوزوو به صورت مناقشه‌انگیزی سمت‌گیری جدیدی از حقوق بین‌الملل را آشکار کرد، از ظرفیت بسیار بالایی در ایجاد آشفتنگی‌ها ابهامات جدیدی بر چگونگی درک و اعمال حق تعیین سرنوشت و دفاع از حریم حق حاکمیت و تمامیت ارضی برخوردار است.
دیوان بین‌المللی دادگستری در رای مشورتی خود در قضیه صدور اعلامیه استقلال کوزوو، به‌طور ضمنی حق جدایی گروهی از مردم در داخل سرزمین یک دولت دارای حاکمیت را به رسمیت شناخت و این در شرایطی بود که مرزبندی شددیدی بین دولت‌ها وجود داشت به‌طوری که از ۱۹۲ دولت عضو سازمان ملل متحد فقط ۶۹ دولت کوزوو را به‌عنوان دولتی مستقل مورد شناسایی قرار داده‌اند. در نسل دوم حق تعیین سرنوشت محلی کوزوو با اتکا به حمایت‌های دولت‌های غربی و تجربه مداخله نظامی ناتو به‌صورت یکجانبه و بدون جلب رضایت صربستان اعلام استقلال کرد. هرچند دانست و به این ترتیب از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی در قبال جدایی طلبی داخلی حمایت نکرد.

جدایی و اعلام استقلال کشورهای عضو اتحاد جماهیر شوروی از آن اتحادیه در چارچوب اعلامیه استقلال که بیانگر رضایت اتحاد جماهیر شوروی (فدراسیون روسیه) بود شکل گرفت. هرچند نطفه استقلال کوزوو در قطعه‌نامه ۱۲۴۴ شورای امنیت بسته شد ولی سازمان ملل امیدوار بود که با فرصتی که ایجاد می‌کند، دولت صربستان و کوزوو از طریق مذاکرات مسالمت‌آمیز و سازنده به نتیجه مطلوبی خواهند رسید که در عمل چنین نشد و حکومت محلی کوزوو با اتکا به حمایت‌های دولت‌های غربی و تجربه مداخله نظامی ناتو به‌صورت یکجانبه و بدون جلب رضایت صربستان اعلام استقلال کرد. هرچند که دیوان صرف صدور اعلامیه استقلال را با هیچ قاعده حقوق بین‌الملل در تعارض معرفی نکرد ولی دیوان بین‌المللی دادگستری دامنه اصل تمامیت سرزمینی را به روابط بین دولت‌ها محدود کرده و جدایی طلبی داخلی را از حوزه شمول حقوق بین‌الملل خارج دانست و به این ترتیب از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی در قبال جدایی طلبی داخلی حمایت نکرد.

مساله جالب‌توجه این است که فدراسیون روسیه از جمله کشورهایی بود که اعلام استقلال کوزوو از صربستان را مغایر با حقوق بین‌الملل دانسته و از استقلال و تمامیت ارضی دولت مرکزی در مقابل تلاش‌های جدایی‌طلبانه حمایت کرد و متأسفانه در قبال رویدادهای اوکراین موضع کاملا متعارض با مواضع قبلی اتخاذ کرد که با مراجعه به قاعده «استایل بی‌اعتباری آن آشکار می‌شود»این امر نشان می‌دهد که آشفتنگی و سردرگمی حقوق بین‌الملل عمدتا ناشی از عملکرد دوگانه و چندگانه کنشگرانی است که اعتبار و ضمانت اجرای حقوق بین‌الملل در گرو مواضع قانونمند، شفاف و یک‌رنگ آنهاست. با توجه به ابهامات موجود در خصوص محدوده گستره نسل سوم حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و اینکه حقوق بین‌الملل تاکنون معیار واحد و مشخصی از چگونگی اطلای ملت به گروهی از مردم ساکن یک کشور ارایه نداده و با توجه به موضع‌گیری‌های متضاد دولت‌ها در قبال مساله جدایی‌طلبی از دولت مادر که دیوانعالی کشور کانادا در قضیه کیک آن را به این صورت، صورت‌بندی کرده است که «حقوق بین‌الملل به صورت خاصی به اجزای تشکیل‌دهنده دولتی دارای حاکمیت حق قانونی جدایی یکجانبه از دولت مادر را اعطا نمی‌کند، حقوق بین‌الملل را تا حد زیادی باید در شناسایی یا عدم شناسایی نسل سوم حق تعیین سرنوشت بی‌طرف معرفی کرد یا حداقل اذعان کرد که نظام حقوقی در چارچوب منابع شناخته‌شده خود هنوز قاعده لازم‌الاجرای در این خصوص وضع کرده است و همین‌طور هیچ قاعده‌ای در ممنوعیت اعلام استقلال یکجانبه از کشور مادر هم وضع نکرده است و تا حد زیادی سرنوشت موضوع را به «اصل قابلیت تاثیر» و انفصال درماتی واگذار کرده است.

ادامه در صفحه ۱۹

این روزها «فرانسوا اولاند» برای فرانسوی‌ها بیش از آنکه به‌عنوان رییس‌جمهور مطرح باشد به‌عنوان علامت سوال بزرگی مطرح است که ظاهرا بی‌پاسخ مانده است. درواقع رییس‌جمهور اولاند، این روزها مثل خط و خطوط زندگی شخصی‌اش مردد است کدام سمت‌وسو را برای زندگی سیاسی‌اش برگزیند. علامت سوال‌ها یکی پس از دیگری جلو سوال‌ها می‌نشینند: آیا اولاند «سوسیالیست» است؟ بهتر نیست از او به‌عنوان «سوسیال-دموکرات» یاد کرد؟ اصلا آیا اولاند «سوسیال – لیبرال» نشده است؟ فرانسوا همان‌طور که با موتور در خیابان‌های فرانسه از لاینی به لاین دیگر تغییر مسیر می‌داد تا به معشوقه‌اش برسد، این‌بار با همان حالت زیگززاگی از شاخه‌ای به شاخه دیگر می‌برد تا مگر برای زندگی سیاسی‌اش رویه‌ای پیدا کند. این سردرگمی را هم می‌توان از آرزوهایی که او روز ۳۱ دسامبر ۲۰۱۲ برای فرانسوی‌ها پیش از شروع سال نو میلادی داشت فهمید؛ آرزوهایی که یک سوسیالیست را لیبرال کرده است. اولاند تلاش زیادی می‌کند تا کسی متوجه افق ایدئولوژیک او نشود. برای خیلی‌ها صحبت‌های اولاند نشان از «جدایی و گسستگی» از حزب قدیمی دارد و او دیگر میراثدار «ژوزس» و «بلوم» نیست. برای عده‌ای دیگر، اتفاقا کام‌بردداشتن در مسیر قدیمی است که می‌تواند مهر موفقیت را بر پیشانی رییس‌جمهور حک کند. با این حال خود اولاند هم هنوز اسیر چندراهی است که در آن گیر افتاده است؛ فرانسوا همان‌طور که مردد به انتخاب همسرش برای زندگی است، هنوز افق روشنی از مسیری که قرار است به پایه‌های آن تکیه کند و ره بییماید تعیین نکرده است. «اولاندیسم» اصلی کدام است؟ وقتی از نزدیک به حال و روز پریشان این روزهای اولاند نگاه شود می‌توان به دو «فرضیه» رسید. هر چند که هنوز بحث مهم این است که «اولاندیسم» اورجینال کدام است؟ مطابق با مواردی که رییس‌جمهور برای مردم فرانسه آرزویش را کرده میزان چرخش و وسعت این چرخش‌های حزبی چنان زیاد است که نمی‌توان به‌راحتی از آن چشم پوشید. ابتدا ای کوهن اقتصاددان است که درباره «جدایی» اولاند از حزب سابقش دلیل و مدرک می‌آورد: «فقط کافی است به اولاند سال‌های اول نگاه کنیم تا به‌خوبی متوجه «جدایی» او از حزب شویم. اولاند درباره چیزهایی صحبت می‌کند که ۹۰ درصدی شعارهای انتخاباتی‌اش هرگز آنها را به زبان نیاورده بود. او می‌گوید مالیات را کاهش می‌دهد در حالی که آنها را افزایش داده است. می‌گوید هزینه‌های عمومی را به‌طور چشمگیری تقلیل می‌دهد در حالی که چنین کاری نکرد. می‌گوید پرزنده‌بازی‌های اداری را بسیار ساده می‌کند در حالی که از زمان انتخاب‌شدنش به‌عنوان بییس‌جمهور تا به حال این سیستم به‌ویژه در پرونده‌های مالی با سختگیری بیشتری دنبال می‌شود». اما بنابر گفته‌های این اقتصاددان این «جدایی» از حدی نسبی بوده است: «اولاند همان‌طور که از سیاست‌های سال اولش فاصله گرفته دوباره به گرایش‌های اولیه‌اش، هملی که در زمان حضورش در حزب سوسیالیست در سال ۲۰۱۱ داشت برمی‌گردد.» در آن زمان اولاند که مدیر حزب سوسیالیست بود در سر داشت برنامه‌ای ارایه دهد تا میزان بدهی کاهش یابد. او از طریق همان حزب درخواست کرده بود خیلی سریع درآمدهای عمومی سروسامان یابد تا توازن لازم دوباره برقرار شود. در نهایت او از همین تنز تحت‌عنوان «معاهده تولیدی» در کتابش به‌عنوان «روای فرانسه» در سال ۲۰۱۱ دفاع کرد و همانجا هم همزمان حامی «روح موسسه‌ها و شرکت‌ها» شد. به‌عنوان سوسیالیستی که طالب قدرت بود، فاصله‌گرفتن از اصل حزب از همانجا شروع شد. اولاند ضمن اینکه هیچ‌وقت چنین بینش تئوریکی را رد نکرد به خاطر مسایل تاکتیکی به کارش در همان حزب که شرایط را برایش شیرین‌تر از قبل کرده بود ادامه داد. او با پیشنهاد ساخت ۶۰ هزار پست برای آموزش ملی و اعمال مالیات ۷۵درصدی برای درآمدهای بالا، در طول دورانی که برای کاندیداتوری‌اش مبارزه می‌کرد دوباره بازگشتی به ایده‌آل‌های سوسیالیسم فرانسوی داشت. اولاند دقیقا مثل کاری که فرانسوا میتران در سال ۱۹۸۱ انجام داد به این نتیجه رسید که پیروزی در انتخابات به این معنی که همه چیزها را پشت‌سرش متحد کند در گرو این است که حداقل از اصولش کمی عدول کند. با این حال برنامه او فاصله زیادی با برنامه «تغییر زندگی» داشت که در سال ۱۹۸۱ وعده آن داده شد. اولاند انقدر توانا بود که چشم همه طوری جلوه کند که آنها باور داشتند.

پوستاندازی یا روشنگری؟

رییس‌جمهور اولاند این روزها در مقایسه با زمانی که کارهای انتخاباتی‌اش را شروع کرده بود پوست انداخته است و متفاوت عمل می‌کند و البته این تغییر هم مربوط به یک روز نبوده است. اولین مورد اشاره می‌تواند مربوط به سازگاری با «معاهده و پیمان رقابتی» باشد که در نوامبر ۲۰۱۲ مطرح شد. رییس دولت، آن زمان درباره «عرضه سوسیالیسم» صحبت کرد. اولاند، آن زمان بدون اینکه اشراف‌ای به این مورد شود ایده‌ای از دومینیک استراوس‌کان مبنی بر «سوسیالیسم زایا» دزدید؛ همان ایده‌ای که ایدئولوژی سنت سیمونیانیسم^۲ در قرن نوزدهم را دنبال می‌کرد. ایسن ایدئولوژی مبنی بر این بود که ابتدا باید ثروت اندوزی کرد و سپس به تقسیم ثروت پرداخت. با این حال به عقیده «الی کوهن» مشکل این طرح این است که انقدر ثمر ندارد تا به بار نشیند: «ن باید انتظار داشت چنین موردی به نتیجه برسد چون سیاست‌های به‌کارگرفته‌شده در عرصه‌های مالی سراسر تنش‌زا هستند.» با توجه به مواردی که اولاند روز ۳۱ دسامبر تعیین کرده و سه هدف برای فرانسوی‌ها تعریف کرده است. کاهش مالیات، کاهش هزینه‌های عمومی «معاهده مسوولیت‌پذیری شرکت‌ها» به نظر می‌رسد بیش از روشنگری حزب، او شروع به پوستاندازی کرده است. ژرار گرونبرگ، مدیر تحقیقات در موسسه آموزش اروپایی علوم و متخصص امور فرانسه هم عقیده منحصربه‌فردی دارد؛ او معتقد است آرزوهایی که اولاند برای فرانسوی‌ها تعیین کرده چشم‌پوشی از ایده‌آل‌های سوسیال –دموکراسی است و بیشتر واردشدن به عرصه سوسیال – لیبرالیسم است: «در سال ۲۰۱۲ با توافق درباره بازار کار و آموزش حرفه‌ای هنوز شاهد سازش و مصالحه سوسیال –دموکرات هستیم. یعنی درواقع مذاکره بین نیروی کار با اهالی سرمایه. ۳۱ دسامبر شرایط به سوی دیگری تغییر کرد: در مواردی که اولاند به آن اشاره کرد آمده که دولت بیکار ننشسته تا سازش بین نیروهای کار را فقط تماشا کند و از طریق کارفرمایان با این موسسه‌ها در ارتباط خواهد بود». از ظاهر امر اینطور برمی‌آید که این اظهارات بیشتر نزدیک به ایده‌های سوسیال – لیبرالیسم تونی‌بلر است و کمتر در زمره حزب سوسیال –دموکرات سنتی جایی دارد. گرونبرگ با اشاره به همین موضوع می‌گوید: «اولاند هم مثل تونی‌بلر در دهه ۹۰ به این نتیجه رسیده است که سازش با سوسیال –دموکرات‌ها دیگر امکان‌پذیر نیست. اولاند هم مثل بلر فکر می‌کند که در پروسه جهانی‌سازی، دولت و شرکت‌ها یک ضرورت واحد دارند و در برنامه‌های اقتصادی باید شانه‌به‌شانه یکدیگر پیش بروند» لوران بووه، پروفیسور علوم سیاسی دانشگاه ورسای و نویسنده اثر «لبریسم» هم با صحه‌گذاشتن بر این موضوع چنین آنالیزی دارد: «تا زمانی که اولاند شرکای اجتماعی‌اش را در یک حلقه نگه می‌دارد، بحث بحث سوسیال –دموکراسی است. اما از زمانی که شریک اصلی اولاند Medef^۳ است دیگر او به‌طور کامل پا در زمین سوسیال – لیبرال‌ها گذاشته است». رابطه ننگین با این موضوعی که مطرح می‌شود تعیین خط و خطوط این نوع سوسیال –لیبرالیسم است؛ درواقع باید مشخص شود که آیا این شاخه لیبرال شدن اولاند فقط مربوط به برنامه‌های اقتصادی او است یا اینکه در زمینه‌های فرهنگی هم اولاند لیبرال شده است؟ در پاسخ به این سوال ظاهرا هنوز ختمشی مشخصی رو نشده است و در برنامه‌های جامعه‌شناختی نیز اولاند فعلا با احتیاط پیش می‌رود؛ او موافق با ازدواج همجنس‌گرایان است و تا اینجا از ترویج تولیدمثل به شیوه‌های پزشکی استقبالی نکرده است. درباره حق رای خارجی‌ها در فرانسه هم تا به حال موردی دیده نشده که نشان دهد او سختگیری خاصی در این مورد داشته باشد. لوران بووه با توجه به همه این موارد سعی می‌کند اولاند را در زمره افراد خاصی قرار دهد: «بین سوسیال – لیبرالیسم محافظه‌کار تونی بلر و سوسیال – لیبرالیسم پیشرفته خوسه لویس زاپاترو، اولاند دقیقا در میانه قرار گرفته‌است و کمی مثل گرهارد شرودر عمل می‌کند.» با این حال این رویکرد سوسیال – لیبرال اولاند احتمال کمتری در مقایسه با ادعاهایی دارد که خود اولاند آنها را مطرح کرده است؛ اول به این خاطر که سوسیالیست‌های فرانسوی، لیبرالیسم را به‌عنوان «دشمن ایدئولوژیک» خود تلقی می‌کنند و مورد دوم هم اینکه حزب سوسیالیست در زمانی که سوسیال – لیبرال‌های اروپایی در اواخر دهه ۹۰ و اوایل سال ۲۰۰۰ به قدرت رسیده بودند به‌شدت با این حزب مبارزه کردند. این در شرایطی است که فرانسوا اولاند میراث‌دار همین تاریخ است. زمانی که لیونل

جهان

اولاند در میانه راه گم شد

سوسیالیستی که لیبرال شد

تانی تجلی

ژوسین با تونی بلر و گرهارد شرودر در عرصه بین‌المللی سوسیالیست‌ها مبارزه می‌کرد شخص اولاند دبیر اول حزب سوسیالیست فرانسه بود. او به‌خوبی به خاطر دارد که فرانسه از معبد سوسیال –دموکراسی در برابر بریتانیایی‌ها و آلمانی‌ها به‌شدت محافظت می‌کرد. حالا با کناره‌م گذاشتن همین مورد سخت‌است که فرانسوی‌ها بپذیرند که اولاند به‌راحتی به اجدادش پشت کرده و تن به بازی ننگینی داده است. اگر قرار باشد فرانسوا اولاند به‌عنوان یک سوسیال – لیبرال تلقی شود او در چشم نیاکانش به موجودی بی‌شرم می‌ماند. البته این مورد دور از ذهن هم نیست؛ موردی که میشل وینوک، متخصص امور سیاسی فرانسه در قرن نوزدهم و بیستم به آن اشاره می‌کند: «وقتی سوسیالیست‌ها در سال ۱۹۸۳ بازار را بسج کردند می‌توانستند تئوری جدیدی را به روزرسانی کنند؛ موردی که بعدها میتران با آن مخالفت و بر یک ایده افشاری کرد که آن هم پرهیز از کاپیتالیسم است. با این حال هنوز مطمئن نیستیم که اولاند، فردی که خیلی به مکتب میتران وابسته است رفتار دیگری داشته باشد. اولاند می‌داند که روشنگری بیش از اندازه درباره ایده‌هایش می‌تواند او را باقی‌مانده چپ‌ها به‌ویژه شاخه اصلی چپ سوسیالیست جدا کند.» با این حال اولاند هنوز راه را برای پاسخ‌دادن به همان سوال بزرگ باز نگه داشته است و علامت سوال‌ها به قوت خود باقی است.

درواقع اولاند هنوز تعیین نکرده که بینشش شبیه به شرودر است یا تونی بلر.
پاورقی‌ها:
۱- ژان ژوزس، بنیانگذار حزب سوسیالیست فرانسه بود که درست قبل از ورود فرانسه به جنگ جهانی اول ترور شد. مخالفانی که او را وطن‌فروش می‌خواندند او را به قتل رساندند.
۲- لئون بلوم از رهبران سوسیالیست فرانسه بود. نیم‌قرن پس از مرگ مارکس، در پی پیروزی جبهه خلق فرانسه در انتخابات ماه می سال ۱۹۳۶میلادی در فرانسه، اولین دولت سوسیالیست این کشور در چهارم ژوئن آن سال شکل گرفت. در این زمان، لئون بلوم، سیاستمدار و نویسنده فرانسوی، نخستین دولت خود را به‌شکل ز سوسیالیست‌ها، رادیکال سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها بود تشکیل داد و قوانینی را در جهت اصلاح اوضاع کارگری تصویب کرد. علاوه بر آن، بلوم دست به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بسیاری زد که به سبب مخالفت گروه‌های رقیب و مخالف دولت ناکام ماند.
۳- سنت سیمونیانیسم جنبش اجتماعی سیاسی دهه اول قرن نوزدهم فرانسه است که از ایده‌های کلود هاتری زوروی سنت سیمون (۱۸۲۴-۱۷۶۰) الهام گرفته شد.
۴- medef: سازمان کارفرمایی جنبش شرکت‌های فرانسوی.

عکس: Reuters

نگاه

دورنمای بهبود روابط روسیه و گرجستان

● روابط روسیه و گرجستان از زمان درگیری دو کشور در آگوست ۲۰۰۸ رو به وخامت گذاشت و سپس اشغال دو منطقه اوستیای جنوبی و ابخازیا از جانب روسیه و به‌رسمیت‌شناختن استقلال آن دو از جانب مسکو موجب قطع روابط دیپلماتیک تفلیس و مسکو شد. از آن زمان روسیه همواره تاکید می‌کرد که دولت ساکاشویلی با گرایش‌های غرب‌گرایانه موجب این چالش در روابط دوجانبه بوده است. بنابراین بعد از انتخابات پارلمانی گرجستان در اول اکتبر سال ۲۰۱۲ که در آن ساکاشویلی و حزب وی؛ جنبش اتحاد ملی شکست خورد و قوم‌محنه و اجرایی این کشور را به رقیب خود واگذار کرد اظهاراتی مبنی بر بهبود روابط دو کشور از هر دو طرف شنیده شد.

روابط گرجستان و غرب

یکی از مهم‌ترین متغیرها در روابط دو کشور مساله نزدیکی گرجستان به غرب است که در دوره ساکاشویلی همواره مورد انتقاد روسیه قرار داشته است. با پایان کار ساکاشویلی و روی کارآمدن دولت جدید این تصور وجود داشت که ممکن است گرجستان حداقل شتاب خود در روند نزدیکی به غرب را بکاهد. با این حال هیچ‌گونه نشانه‌ای دال بر این تمایل از سوی گرجستان مشاهده نشد. از جمله شعارهایی که حزب «روای گرجی» قبل از انتخابات پارلمانی مطرح‌کرد بود بهبود وضعیت اقتصادی مردم گرجستان و از نظر سیاسی نیز عادی‌سازی روابط با روسیه و حفظ روابط مستحکم با غرب و همچنین تلاش برای عضویت در ناتو بود. «بیدزینا ایوانیشویلی» نخست‌وزیر جدید گرجستان نیز در ماه می ۲۰۱۳ در مجمع عمومی پارلمان اروپا گفت: تمایل گرجستان برای پیوستن به ناتو و اتحادیه اروپا که در صوبه پارلمان این کشور در خصوص دکتترین سیاست خارجی نیز مورد تاکید قرار گرفته، کاملا واضح است؛ اما این امر تقابلی با عادی‌سازی روابط با روسیه ندارد. در نشست اواخر سال گذشته میلادی سران اتحادیه اروپا با «شرکای شرقی» در ویلنیوس نیز سند مربوط به همگرایی با اتحادیه اروپا با کشور گرجستان مبادله شد.

روابط سیاسی –اقتصادی روسیه و گرجستان

حزب روای گرجی در تمام مراحل انتخابات و بعد از پیروزی اعلام کرد در کنار وفاداری به تمام تعهدات گرجستان در قبال ناتو و غرب، به دنبال عادی‌سازی روابط با روسیه است.

ادامه در صفحه ۱۹

LG
Life's Good

نوروز امسال مانند هر سال در کنارتان هستیم

شرکت مشتریان گلدیران

اولین مرکز پاسخگویی ۲۴ ساعته و **بدون تعطیلی** در زمینه خدمات پس از فروش محصولات صوتی تصویری، لوازم خانگی و سیستم‌های تهویه مطبوع است که برای دهمین سال پیاپی، همواره در کنار شما خواهد بود.

افتخارات این شرکت:

• کسب گواهینامه‌ی رعایت حقوق مصرف‌کننده برای هشت سال متوالی
• دریافت تندیس طلایی حقوق مصرف‌کنندگان برای ششمین سال پیاپی

www.goldiran.ir



مرکز ارتباط مشتریان (۲۴ ساعته)
۰۲۱-۸۴۷۳۳۳

